



ترجمه و تنظیم: سید محمد موسوی مقدم\*  
 سیاستین کانتر  
 «Sebastian Gunther»  
 دانشگاه ترنتو

مقدمه

[حضرت] محمد [ص] [پیامبر] اسلام] در قرآن به عنوان ، النبی الأُمّی (اعراف / ۱۵۷- ۱۵۸) معرفی شده است . مسلمانان بر این لقب برای پیامبر اسلام [ص] اجماع و اتفاق نظر داشته اند آن گونه که به قطع و یقین نشان می دهد که او ، [حضرت] محمد [ص] ، «پیامبر اُمّی» بود . این مطلب به این اندیشه اسلامی بر می گردد که [حضرت] محمد [ص] پیامبری است که وحی الهی را به طور کامل و صحیح به گوش بشریت رساند . نکته اساسی در این جا این اعتقاد و باور است که در ابلاغ وحی ، [حضرت] محمد [ص] تحت تأثیر هیچ دانشی قرار نگرفته بود ، در حالی که این احتمال وجود داشت که وحی را از طریق خواندن کتاب های مقدس و حیاتی گذشته ، یا هر چیز و هر کسی غیر از خدا به دست آورده باشد . از زمان ظهور اسلام ، مسلمانان به این تلقی اعتماد کرده اند ، مخصوصاً هنگامی که بر جایگاه ممتاز دین اسلام و پیامبرش - که سنگ محکی برای ادیان توحیدی است - تأکید می کنند . بنا براین ، فهم عبارت «النبی الأُمّی» به عنوان باوری

قرآنی درباره [حضرت] محمد [ص] «پیامبر درس ناخوانده» همواره برهانی اساسی برای مسلمانان در دفاع از اسلام علیه آنانی بوده که تلاش می کردند [حضرت] محمد [ص] پیامبر اسلام و پیامش را بی اعتبار کنند.

با وجود این، دانشمندان سده های میانه و معاصر توجه شان را به این موضوع معطوف ساخته اند که معانی مناسبی را به اصطلاح قرآنی «أُمّی» (همانند «عربی»، «مکی»، «آدم عامی و عادی» و «کسی که پیرو آئینی مانند یهودیت و نصاری نبوده») بیفزایند. این مفاهیم گوناگون در ترجمه های قرآن به زبان های غربی انعکاس یافته اند. این مطلب آخری، فوق العاده ارزشمند و در خور توجه است، زیرا از نظر بسیاری از مسلمانان و تمامی غیرمسلمانان، این ترجمه های قرآن غالباً تنها منبع دست اول اطلاعات درباره متن و پیام قرآن اند. با این حال، معنای (واقعی) عبارت «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» در فهم و تلقی نوع نگاه [حضرت] محمد [ص] به خودش (م ۶۳۲ میلادی)، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

سعی این مقاله بر آنست که مباحثی را برای گفتگوی بیشتر در باره اصطلاح «أُمّی» فراهم آورد. با مطالعه و بررسی باورهای خاص درباره سواد و بی سواد بودن همان گونه که در قرآن و برخی منابع عربی اولیه آشکار و هویداست شروع می گردد. این مقاله عبارات قرآنی همچون «اساطیر الاولین» و «تملی علیه» را مورد بررسی قرار می دهد (بخش های ۱-۳). و به ادله تاریخی و فقه اللغوی اصطلاح «أُمّی» آن گونه که در قرآن آمده، همراه با باورهایی که در منابع تفسیری سده های میانه و زندگینامه ای-تاریخی («تفسیر»، «سیره» و «حدیث») یافت می شود می پردازد. این داده ها مبنایی را برای نگاهی دقیق تر به تفسیرهای مدون از سوی دانشمندان معاصر به دست می دهند. نه تنها به ابعاد فقه اللغوی و تاریخی، بلکه به جنبه های کلامی و ردیه نویسی اصطلاح «أُمّی» نیز بذل توجه خواهد شد (بخش های ۴-۵). آخرین بخش این پژوهش به اصطلاح «أُمَّة» اختصاص یافته است (بخش ۶).

در پایان (بخش ۷)، مایه امیدواری هست که این مقاله بینش های نوینی را درباره موضوع دشواری که برای مسلمانان و مطالعات اسلامی از اهمیت بسزایی برخوردار است فراهم خواهد آورد. اساساً این یافته ها ناظر بر این است که بررسی جامع تر و کامل تر عبارت قرآنی «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» می تواند در اصل به شناخت نبوت [حضرت] محمد [ص]

و تاریخ اسلام کمک نماید.

## ۱. وحی و اصطلاح «قرء»

اولین وحی نازل بر [حضرت] محمد [ص] پیامبر اسلام (علق/ ۱۵) با فعل امر «اقرأ» آغاز می گردد، که اولین فرمان خداوند به [حضرت] محمد [ص] را به «خواندن» یا «از بر خواندن» آیات و حیاتی قرآن مطرح می کند.

حتی به نظر می آید که این آیات، درون مایه اصلی کل قرآن را نشان می دهد و ماهیت برنامه ریزی شده اش را آشکار می سازد: [حضرت] محمد [ص] از سوی خداوند فرا خوانده شد تا متن مقدسی را با صدای بلند بر زبان جاری کند و آن را به قوم خویش و همه انسان ها ابلاغ کند:

بخوان یا از بر بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از علق خون بسته ای آفرید.

بخوان کلمات کتاب مقدس را، و پروردگار تو کریم ترین کریمان است. همان کس که به وسیله قلم آموخت (شق اول) یا همان کس که به وسیله قلم آموخته شد (شق دوم)، آن چه را که انسان نمی دانست به تدریج به او آموخت.

این آیات نیز ظاهراً نشان می دهند که اسلام، از همان آغازش، قاطعانه تحصیل دانش (دینی)، یادگیری و تعلیم و تربیت را رُجحان می بخشد.

اگر «قرء» به معنای «از بر خواندن» باشد، لزوماً اشاره به یک قطعه نوشته، یا توانایی خواندن، به عنوان پیش شرط نخواهد داشت؛ و اگر به معنای «خواندن» باشد، انسان ممکن است به ذهنش بیاید که حضرت محمد [ص] به خواندن یک کتاب آسمانی به زبان الهی فرمان داده شده، که لزوماً نیازی به هیچ دانشی برای خواندن یا نوشتن یک زبان بشری نخواهد داشت. با این حال، این باور که «قطعه نوشته ای» بوده که [حضرت] محمد [ص] به «خواندن» آن امر شده بود، به نظر می آید که در روایت اولین وحی نازل بر [حضرت] محمد [ص] آن گونه که در نخستین کتاب سیره به نام «سیره پیامبر [ص]» اثر ابن اسحاق (م حدود ۷۶۷ م / ۱۵۰ ق) آمد اشاره شده است، که در چاپ ابن هشام (م حدود ۸۳۳ م / ۲۱۸ ق) نیز موجود است. این روایت، مهم و ارزشمند است، زیرا ظاهراً تا حدودی

کیفیت فهمِ اولین نسل‌های مسلمانان از «فرآیند» اولین وحی نازل بر [حضرت] محمد(ص) را نشان می‌دهد. در این متن آمده است:

شب هنگام بود که خداوند او را به رسالتش مفتخر ساخت، ... جبرئیل فرمان خداوند متعال را به سوی او آورد. رسول خدا [ص] فرمود: من خوابیده بودم که او جبرئیل با پاره‌ای از دیبا که نوشتجاتی در آن بود یا: در آن قطعه نوشته‌ای وجود داشت به سوی من آمد، و گفت: بخوان!».

گفتم: «چه بخوانم؟» یا: خواندن نتوانم (ما اقرأ).

مرا به سختی فشاری داد که فکر کردم دارم می‌میرم؛ آن‌گاه رهایم ساخت و گفت:

«بخوان! گفتم: «چه بخوانم!» یا: «خواندن نتوانم» (ما اقرأ).

مرا دوباره به سختی فشاری داد که گمان کردم قالب تهی می‌کنم؛ سپس رهایم کرد

وگفت «بخوان!».

گفتم: «چه بخوانم؟» (ماذا اقرأ).

برای بار سوم مرا چنان فشاری داد که پنداشتم در حال مرگم؛ پس گفت: «بخوان!»

گفتم: «چه بخوانم؟» (ماذا اقرأ). و فقط این را گفتم تا از دست او رهایی یابم، که مبادا

دوباره آن‌چه بر من گذشت تکرار شود. او گفت:

«اقرأ باسم ربک...» (علق / ۱-۴؛ نک: در بالا)

پس آن را خواندم، و او از نزد من رفت. آن‌گاه از خواب بیدار گشتم، و چنان

می‌نمود که این کلمات همچون کتابی بر قلبم حک شده بود.

همانند پیامبران پیشین، [حضرت] محمد(ص) پیامبر اسلام فرا خوانده شد تا کلام

خداوند را عیناً به صورت آسمانی «کتاب مقدس» ابلاغ کند. ۲ با وجود این، به نظر می‌رسد

که [حضرت] محمد(ص) هم چنین فرمان داده شد که نخست به وحی گوش فرا

دهد. سپس تنها، پیامبر [ص] (و بعدها نسل‌های مؤمنان نیز) فرمان داده شد که متون

مقدس را خودش از بر بخواند، معانی اش را با شرح و توضیح (بیانه) فرا بگیرد، و سرانجام

پیام خداوند را ابلاغ نماید.

«...زبان‌ت را در هنگام وحی زود به حرکت در نیاور تا در خواندن قرآن شتابزدگی به

خرج دهی. در حقیقت گرد آوردن و خواندن آن بر عهده ماست. پس چون آن را برخواندیم

همان گونه خواندن آن را دنبال کن ، سپس توضیح آن نیز بر عهده ماست .  
 روش قاطعانه ای که قرآن در این جا بر طبق آن ، به مؤلفه های شفاهی دریافتن ، شنیدن ، فراگیری و عرضه « کلام الهی » می پردازد ، شایان دقت و توجه است .

## ۲. خواندن و نوشتن در زمان پیامبر (ص) و در قرآن

آن دانسته هایی که در سوره علق و قیامت فراهم آمده ، در کنار متن اولین وحی نازل بر [حضرت] محمد [ص] پیامبر اسلام آن گونه که در روایت زندگینامه ای - تاریخی ابن اسحاق باز گفته شده ، تا حدودی متزلزل و کم رنگ می شوند وقتی که این سؤال مطرح می شود که آیا پیامبر (ص) قادر بر خواندن بودند یا نه ؟ با این حال ، این باور ممکن است به گونه ای دیگر تلقی شود وقتی که پیشینه عمومی و کلی فرهنگ اعراب زمان [حضرت] محمد [ص] مورد توجه قرار گیرد . ظاهراً در اوایل قرن یکم هجری قمری (هفتم میلادی) آداب و سنن فرهنگی در سرزمین عربستان غالباً در حافظه نگهداری می شد و به صورت شفاهی انتقال می یافت . دانش قبایل عرب در شعر ، تبارشناسی ، و داستان های جنگ های قبیله ای شان تبلور می یافت . نویسندگی و آثار نوشتاری - به خاطر شرایط مادی آن زمان - نقش ناچیزی را ایفا می کردند . به عبارت دیگر ، حتی اگر « فن نوشتن » پیش از این ها در میان اعراب شناخته می شد و مثلاً از سوی بازرگانان و در شهرها استعمال می شد ، باز هم نقش کوچکی را ایفا می کرد .<sup>۳</sup>

از قرار معلوم با بازنمایی این شرایط ، موضوعات مربوط به سواد در قرآن در مقایسه با مسائل مرتبط با بی سوادی به نظر می آید از اهمیت کمتری برخوردار است . با وجود این ، خواندن و نوشتن به صورت تلویحی بیان شده اند ، و تا مادامی که « کتاب مقدس » (الکتاب ، القرآن) ، خواندن و آموزه های « کتب مقدس » (کُتُب ، صُحُف) ، یا دانش و تعلیم و تربیت در شرایط کلی تر بیان شوند ارزش و اعتبارشان بیشتر خواهد شد .

### ۱-۲. قلم

سوره ۶۸ قرآن تحت عنوان « القلم » (قلم) ، با سوگند و قسم آغاز می گردد . سوگند به قلم ، و آن چه می نویسند (والقلم و ما یسطرون) . طبق نظر طبری ، این آیات احتمالاً دومین وحی قرآنی هستند .<sup>۴</sup> آنها تلویحاً به معانی

متعددی اشاره می‌کنند: الف) «هنر نویسندگی»، ب) «کتب مقدّس و حیانی»، یا ج) «قلم»، که به واسطه آنها همه اعمال مردم و تقدیرهایشان ثبت و ضبط می‌شوند. مفسّران سده‌های میانه توجه خاصی به معنای آخری مبذول داشته‌اند، یعنی خداوند قبل از آسمان، آب و زمین، قلم را آفرید که همه حوادث و وقایع را تا روز رستاخیز می‌نویسد (اول ما خلق الله: القلم).

همان گونه که در بالا آمد، قلم در سوره علق، آیه ۵-۴ نیز صریحاً ذکر شده است:

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ . عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مِمَّا لَمْ يَعْلَمْ .

شاید این آیات اشاره تلمیحی به فن نوشتن به عنوان یک توانایی و قابلیت انسان دارد، که از سوی خداوند به ایشان ارزانی شده است. بنا براین، عبارت حرف اضافه ای «بالقلم» نه به عنوان مفعول معه (یعنی به کمک قلم)، بلکه به عنوان نوعی مفعول دوّم (یعنی قلم) فهمیده می‌شود. این عبارت نشان خواهد داد که خداوند، تنها کسی است که به انسان خط و «دیگر چیزها» (مع اشیاء غیر ذلک) را که او قبلاً<sup>۵</sup> نمی‌دانست از طریق تعلیم نحوه به کارگیری قلم آموخت. از این رو، برخی مترجمان قرآن، آیه ۴ علق را این گونه ترجمه می‌کنند:

او کسی است که (نحوه به کارگیری) قلم را تعلیم داد، (یوسف علی)؛

کسی که تعلیم داده شده تا با قلم (بنویسد)، (شاکر).<sup>۶</sup>

با این حال، می‌توان این «آیه» را به عنوان اشاره‌ای کلی به دانش وحی تلقی کرد، که از سوی خداوند و از طریق کتب مقدّس به بشر ارزانی شده است. ترجمه‌های زیر به همین منوال‌اند:

او به وسیله قلم تعلیم داده شد، (آربری)؛

او به وسیله قلم تعلیم می‌دهد، (پیکتال).

ترجمه دوّم این امکان را خواهد داد که مضامین این آموزه‌های الهی را به «الوح محفوظ» (الّوَحُ الْمَحْفُوظُ) پیوند داد، که به واسطه آن وحی به صورت نوشتاری در آسمان حفظ و نگهداری می‌شود.<sup>۷</sup> بنا براین، به صورت ملکوتی و آسمانی قرآن اشاره دارد، که «صفحاتش با دست‌ان کاتبان (سقره) شریف و نجیب، مؤمن و پرهیزکار، و بسیار محترم، برافراشته، مطهر و پیراسته شده‌اند».<sup>۸</sup>

به بیان دقیق‌تر، این عبارت را هم چنین می‌توان به کتب مقدّس<sup>۹</sup> برگرداند که در «لوح» آسمانی پدیدار شده و به انبیای قبل از [حضرت] محمد [ص] [مانند «صحف ابراهیم و موسی»] نشان داده شده بود،<sup>۱۰</sup> که یهودیان و مسیحیان آن را می‌خواندند (یقرؤن الکتاب)،<sup>۱۱</sup> اگرچه برخی شان، وقتی [حضرت] محمد [ص] به سویشان آمد ایشان را تکذیب کرده بودند.<sup>۱۲</sup>

## ۲-۲. اصطلاح «تلا»

«تلا» اصطلاح مهم دیگری است، که ۶۳ بار در قرآن واقع شده و می‌توان در دو معنای «خواندن» و «از بر خواندن» به کار برد: بنی اسرائیل کتاب مقدّس را می‌خواند یا از برمی‌خواند (و با قطع و یقین، مطالعه می‌کنند) (تتلون الکتاب)<sup>۱۳</sup>؛ یهودیان از تورات می‌خواند؛<sup>۱۴</sup> یهودیان و مسیحیان، برخی شان در شب کتاب مقدّسشان را می‌خواند یا از بر می‌خواند (یتلون الکتاب).<sup>۱۵</sup> خواندن کتاب مقدّس به نحو صحیح دال بر ایمان به خداست.<sup>۱۶</sup> داستان‌های تورات و انجیل که دستوراتی در قالب مثال برای مؤمنان فراهم می‌آورند روایت شده‌اند تا خواننده شوند، یا آنها امر شدند که بخوانند و «از حفظ» بخوانند: داستان قایل و هابیل<sup>۱۷</sup>، نوح (ع)<sup>۱۸</sup>، ابراهیم (ع)<sup>۱۹</sup>، موسی (ع)<sup>۲۰</sup> و فرعون<sup>۲۰</sup>، و به عنوان درس عبرت، داستان «تلعم» [باعورا] در تورات و انجیل [؟] کسی که نشانه‌های الهی به او ارزانی شد، اما آنها را کنار گذاشت و به بیراهه رفت «(به خاطر شهوت و غرور و تکبر به این جا رسید).<sup>۲۱</sup>

افزون بر این، حضرت موسی [ع] [مطالعی را از کتاب مقدّس درباره «ذوالقرنین» پس از درخواست از او برای مردم می‌خواند. اما شیاطین نیز مردم را تعلیم می‌دادند (علم) و برای آنان درباره حضرت سلیمان [ع] می‌خواندند یا از حفظ می‌خواندند (تلا).<sup>۲۳</sup> با وجود این، در شرایط کلی «تلا» غالباً به خواندن کتب مقدّس (کتاب، صحف)، از برخواندن آیات قرآن، یا خواندن قرآن اشاره دارد.<sup>۲۴</sup> «تلا علی» با تأکید بیشتر نشان می‌دهد که خداوند قانونی را برای مردم وضع می‌کند که آنان از طریق خواندن یا از برخواندن، آموزه‌های کتاب مقدّس را فرا می‌گیرند.<sup>۲۵</sup> در آیه ۱۵ سوره قلم سخن از کافر ناشناسی به میان آمده که «وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شد، می‌گفت: «افسانه‌های پیشینیان است».<sup>۲۶</sup>

## ۲-۳. نوشتن (کتاب) و نوشتار (کتاب)

قرآن و [حضرت] محمد [ص] پیامبر اسلام برای کتب مقدس و حیانی گذشته و به طور کلی کلام مکتوب، ارزش و احترام زیادی قائل اند. برای نمونه، قرآن تصدیق می نماید که خداوند برای حضرت موسی [ع] «انواع نصایح و مواعظ» و نحوه تشخیص و تمیز دادن هر چیزی را «در الواحی» نوشته بود که در طور سینا به حضرت موسی [ع] داد تا قوم خویش را بر اساس آن قوانین فرمان دهد،<sup>۲۷</sup> و این که «ما به حضرت موسی [ع] کتاب دادیم».<sup>۲۸</sup>

علاوه بر این، قرآن بیان می کند که خداوند به حضرت عیسی [ع] «کتاب، حکمت، تورات و انجیل» را آموخته بود؛ (مانده / ۱۱) قرآن نیز توسط خداوند تعلیم داده شد.<sup>۳۰</sup> و این وظیفه پیام آوران الهی است که آیات خداوند را بر مردم «بخوانند» (یتلوا علیهم آیاته) و «کتاب و حکمت...» را به آنان بیاموزند.<sup>۳۱</sup> افزون بر این، قرآن یهودیان و مسیحیان را «اهل کتاب» (اهل الکتاب) می خواند،<sup>۳۲</sup> اصطلاحی که به نظر می آید ارزش زیادی برای کسانی که قبلاً دریافت کننده وحی به صورت مکتوب بوده اند قائل است. کتاب هایی که همه اعمال انسان ها تا روز قیامت در آنها ثبت و ضبط شده اند و این باور که خداوند هر کاری که مردم انجام می دهند را «می نویسد» (کتاب)، بارها بیان شده است. برای نمونه، قرآن تذکر می دهد که خداوند «آن چه را که آنان مردم از پیش فرستاده اند، با آثار و اعمالشان درج می کند؛ و هر چیزی را در کارنامه ای روشن بر شمرده است» (یس / ۱۲) [ = فرشتگان ] او آن چه نیرنگ می کنید می نویسد (یونس / ۲۱).<sup>۳۳</sup> و «هر چه کرده اند در کتاب های اعمالشان درج است، و هر خرد و بزرگی در آن نوشته شده مُسْتَظَر». (نمر / ۵۲ و ۵۳)

جمعی از آنان شبانه، جز آن چه تو می گویی تدبیر می کنند «بیّت». و خداوند آن چه را که شبانه در سر می پرورند، می نگارد «وَاللَّهُ يَكْتُبُ».<sup>۳۴</sup>

نوشتن به عنوان راهی برای تثبیت مسائل رسمی و قانونی آشکارا در قرآن مورد تأیید قرار گرفته است. منابع فراوانی در خصوص نیازمندی جامعه به افرادی باسواد، اهمیت اسناد و مدارک مکتوب، و تمرین نوشتن و املاء وجود دارند. حتی دستورالعمل های جامع و مفصلی در خصوص نحوه پیشبرد کارها ارائه شده است:



ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به وامی تا سر رسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید! و باید نویسنده‌ای بر اساس عدالت صورت معامله را میان شما بنویسد. و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن خودداری کند؛ همان گونه که خداوند او را آموزش داده است. و کسی که بدهکار است باید املاء کند!... و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا ناتوان است یا خود نمی‌تواند املاء کند، پس ولی او باید با رعایت عدالت، املاء نماید... و از نوشتن بدهی، چه خرد باشد یا بزرگ، ملول نشوید...! این نوشتن شما، نزد خدا عادلانه‌تر است... و در هر حال هر گاه داد و ستد کردید گواه بگیرید! و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند... و اگر در سفر بودید، و نویسنده‌ای نیافتید، وثیقه‌ای بگیرید (بقره ۲۸۲-۳).

و از میان غلامانتان، کسانی که در صدقند با قرارداد کتبی، خود را آزاد کنند، قرار باز خرید آنها را بنویسید. ۳۵

نوشت افزار غیر دینی، پاپیروس، دوبار در قرآن ذکر شده است: به صورت مفرد، «قرطاس»، و به صورت جمع «قرطیس» که قرطیس به معنای پاپیروس‌های نوشته شده است. ۳۶ این باور قرآنی درباره اقلام و مرکبات (مداد) ۳۷ نیز در منابع یهودی دیده می‌شود. در آیات ۷۸-۷۹ سوره بقره، هشدار می‌دهد درباره نوشته‌های خاصی داده شده است.

۳. گواه قرآنی بر این سؤال که آیا حضرت محمد (ص) قادر بر خواندن یا نوشتن بوده است یا نه؟

نخستین منابع عربی در باب تاریخ اسلام، این مدرک را به دست می‌دهد که [حضرت] محمد [ص] پیامبر اسلام - به ویژه در نیمه دوم دوران زندگی آن هنگامی که به عنوان سیاستمداری در مدینه انجام وظیفه می‌کرد - از کاتبانی بهره برد تا با قبایل مکاتبه کند. هم چنین، گاهی اوقات از کاتبان می‌خواست بخش‌هایی از وحی الهی را (در برگه‌هایی مجزا، و نه به صورت یک کتاب) بنویسند. ۳۸

در مجموعه‌های سنن النبیه مورد پذیرش اکثریت (اهل سنت) (الکتب التسعه)، که نه تنها منبعی تاریخی، بلکه همان گونه که همگان می‌گویند - «حافظه جمعی» جامعه مسلمانان سده‌های میانه را نشان می‌دهد، دو دیدگاه کاملاً متفاوت وجود دارد: یکی

تمایل به القای این باور دارد که [حضرت] محمد [ص] دانش (اصلی) خواندن و نوشتن را داشت؛<sup>۳۹</sup> دیگری آن را به شدت نفی می کند.

از این گذشته، این شاهد قرآنی به جای این که پاسخگوی آنان باشد، سؤالات بیشتری را در این خصوص طرح می کند. از یک طرف، آیات الهی را شاهدیم: ما کتاب قرآن را بر تو نازل کردیم... و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی (تتلو)، و با دست خود کتابی نمی نوشتی، و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند (عنکبوت/ ۴۷-۴۸).

به طور کلی، این آیات نشان خواهد داد که [حضرت] محمد [ص] «پیش از» دریافت وحی هیچ کتاب مقدسی را نه خوانده و نه نوشته است. از طرف دیگر، آیه ۵ سوره فرقان مربوط به تلاش هایی است که از سوی «کافران» (در این جا: مشرکان مکه) صورت گرفته تا [حضرت] محمد [ص] را با این ادعا که او وحی الهی را مطلقاً ابلاغ نمی کرد بی اعتبار و بدنام کنند:

...افسانه های پیشینان «اساطیر الاولین» است که آنها را برای خود نوشته «اکتبه» و صبح و شام بر او املاء می شود «تملی علیه».

حتی اگر این جمله به ادعاهای ساخته شده توسط مخالفان پیامبر [ص] اشاره کند، جالب و در خور توجه است که دانشمندان مسلمان سده های میانه «اساطیر الاولین»<sup>۴۰</sup> را به معنای «افسانه های پیشینان» یا «داستان های برآمده از افسانه ها» بیان می کنند. از ابن عباس (م ۶۸۷-۸/۶۸ ق)، یکی از صحابی پیامبر [ص] که «یکی از بزرگ ترین دانشمندان... طبقه اول مسلمانان» و «پدر تفسیر قرآن» به حساب می آید،<sup>۴۱</sup> بیانی نقل شده که طبق آن، واژه مفرد «اسطور» ظاهراً وام واژه ای «حمیری» است. طبق نظر ابن عباس، این واژه ناظر به یک «قطعه نوشته» یا «کتاب» است (و یسمون الكتاب اسطوراً).<sup>۴۲</sup> افزون بر این، طبری می گوید که «اساطیر الاولین»، «داستان هایی هستند که آنها یعنی، پیشینان معمولاً در کتاب هایشان یادداشت می کردند «احادیثهم الّتی کانوا یسطرونها فی کتبهم».<sup>۴۳</sup>

از نگاهی دیگر، دانشمندان معاصر با توجه به اشتقاق «اساطیر» از واژه مفرد عربی «اسطر» (به معنای «خط»)، و بذل توجه به ریشه (س ط ر) که در دیگر زبان های

سامی نیز به معنای «نوشتن» است این تلقی را مورد تأیید قرار می دهند.  
واژه «اکتب» ظاهراً دو معنا دارد: الف) «یادداشت کردن»،<sup>۴۴</sup> البته در معنایی  
ثانوی، ب) «تقاضای یادداشت نمودن از کسی». <sup>۴۵</sup>

اما، عبارت «تملی علیه» به طور خاص، گویای بینش و معرفتی اساسی است. از  
یک سو، در منابع سده های میانه آمده که عربی بودن واژه «املی» در ادوار پیش از  
اسلام ثابت نشده و ممکن است اولین بار در قرآن به کار رفته باشد (جاء به القرآن).<sup>۴۶</sup>  
در عین حال، درباره فعل «املی علی» هیچ توضیح دیگری در این منابع نیامده است.  
با وجود این، برخی مفسران بعدها بر آن شدند که عبارت «اساطیر... تملی علیه» را به  
صورت «افسانه ها یا داستان هایی که بر او یعنی [حضرت] محمد [ص] خوانده بودند»،  
تبیین کنند. برای نمونه، طبری صرفاً می گوید: «تملی» به معنای «تقرء» است، و  
«تملی»، هم چنین داستان هایی است که بر او خوانده بودند.<sup>۴۷</sup> سایر دانشمندان  
می افزایند: «... بدین خاطر که آنها را به خاطر می سپردند». <sup>۴۸</sup> حتی رازی می گوید: «یعنی  
آن داستان ها برای او نوشته و رونویسی می شدند، زیرا او «امی» در این جا یعنی «درس  
ناخوانده» بود». <sup>۴۹</sup> بنا بر این توضیح، برخی دانشمندان معاصر عبارت را این گونه ترجمه  
می کنند:

آنها نزد او املاء می شوند (یوسف علی)؛

(آنها) شمرده بر او خوانده می شوند (شاکر)؛

آنها بر او از حفظ خوانده می شوند (آبروی).

با وجود این، مجموعه های متعارف «حدیثی» (اهل سنت) با مطالب فقه اللغوی  
قدیمی حفظ شده در آن، براهینی را برای تلقی و فهمی متفاوت فراهم می آورند. گزارشات  
و روایاتی که در این باره موجودند آشکارا نشان می دهند که «املی علی»، در اوایل اسلام،  
به معنای «املاء نمودن بر کاتب» بوده است. برای نمونه، این متون می گویند که  
پیامبر [ص] بر زید بن ثابت «املاء نمود» تا او یادداشت کند (املی علیه فکتب)؛ به  
علاوه، این که - در اواسط قرن اول هجری قمری (هفتم میلادی) - یکی از ناقلان روایات  
با دستخط خودش سنن النبی ای نوشت که یکی از صحابی پیامبر [ص]، «بر او املاء  
نمود «املی علی فکتب بیدی»<sup>۵۰</sup> و در سال (۷۶۳/م ۱۴۶ق) - سالی که «حدیث» تدوین

شد. حکمی رسمی برای نوشتن احادیث از طریق «املاء»، «املا و دیکته نمودن» اتخاذ شد. ۵۱ با این که اشاره‌ای صریح به این متون «حدیثی» ندارد، ولی این معنای دوم «املی»، در ترجمه انگلیسی «پیکتال» و فرانسوی «پرت» از قرآن انعکاس یافته است. هر دو آن را این گونه ترجمه می‌کنند:

آنها یعنی، این افسانه‌ها یا داستان‌ها، «اساطیر» بر او املا شدند.

۴. دیدگاه دانشمندان مسلمان سده‌های میانه و معاصر پیرامون اصطلاح «أُمّی» چنان چه در آغاز گذشت، مسلمانان در عصر حاضر تمایل دارند تا این لقب قرآنی [حضرت] محمد [ص]، «النَّبِیُّ الْأُمّی» را فقط به معنای «پیامبر بی سواد و درس ناخوانده» تلقی کنند.

اما، معنای کامل و ریشه‌شناسی واژه «أُمّی» تا حدودی پیچیده‌تر است. این باعث شده است که دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان، در عین حال، تفسیرهای گوناگونی را بدون حل واقعی مشکل ارائه دهند. به ویژه در آثار و کتب غربی، معنای شایع و رایج «أُمّی» به عنوان «بی سواد و درس ناخوانده»، بحث‌انگیز است. با این حال، تلاش‌هایی نیز از سوی دانشمندان مسلمان معاصر صورت گرفته تا با تأکید بر معنای مناسب‌تر اصطلاح «أُمّی»، این تصویر ذهنی از پیامبر درس ناخوانده اسلام [ص] را تغییر دهند. این داده‌ها چنان چه از خود قرآن نیز به دست می‌آید به شرح ذیل است:

واژه مفرد «أُمّی» دو بار در قرآن واقع شده است، و هر دو بار هم صفتی برای [حضرت] محمد [ص] پیامبر [اسلام] می‌باشد:

...رحمتم، مقرر می‌دارم آن را برای... (اعراف/ ۱۵۶) - همانان که از این فرستاده خدا، پیامبر «أُمّی» و درس ناخوانده - که نام او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛ آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز می‌دارد، برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند (اعراف/ ۱۵۷). ۵۲

... پس به خدا و فرستاده او - که پیامبر «أُمّی» و درس ناخوانده‌ای است - بگروید. (اعراف/ ۱۵۸).

در برخی سوره‌های مدنی، اصطلاح «أُمّیین»، جمع «أُمّی»، به کار رفته، که بر دو

گروه مختلف از مردم دلالت دارد:

الف) اعراب: کسانی که کتاب آسمانی بدیشان داده نشده (یا: هنوز داده نشده) یعنی، اهل کتاب نیستند. (آل عمران/ ۲۰ و ۷۵؛ جمعه/ ۱-۲)

ب) آن گروه از یهودیانی که یک بار هم کتاب مقدس را «ناخوانده» (و عمداً بدان «بی‌اعتنایی می‌کنند»)، و خودشان نوشته‌هایی متمایز از متن کتاب مقدس جعل می‌کنند.

و بعضی از آنان یعنی، یهودیان «أُمیون» و بی‌سوادانی هستند که کتاب خدا را جز خیالات خامی نمی‌دانند، و فقط گمان می‌برند. پس وای بر کسانی که کتاب تحریف شده‌ای با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از جانب خداست، تا بدان بهایِ ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آن چه دست‌هایشان نوشته... (بقره/ ۹۷۸)

طبری یادآور می‌شود که مفسران مسلمان سده‌های میانه (اهل التأویل) راجع به واژگان «أُمی» و «أُمیون» دیدگاه‌های متفاوتی دارند. ۵۳ با این حال، مفسران اساساً سه تفسیر را ارائه می‌دهند. آنان معمولاً فقط این شرح و تفسیرها را به صورت آمیخته ثبت می‌کنند، ولی درعین حال تفسیر نسبتاً پیچیده و دشواری ترجیح داده شده است.

#### ۱-۴. «أمة» - مردم، ملت، قوم، اعراب

«أُمی» از «أمة» مشتق شده، که به معنای «مردم» یا «ملت و قوم» می‌باشد. در ادوار پیش از اسلام، «أمة» به خصوص بر «مردم عرب اعراب» دلالت داشت یا حتی مترادف و همسنگ اعراب به کار می‌رفت. ۵۴

از یک سو، این مطلب اشاره به معنای «قادر به خواندن یا نوشتن نبودن» (یعنی، «بی‌سواد»، «درس ناخوانده» یا «وابسته به مردم عاذهی و عامه») خواهد داشت. قرطبی مدعی شده که اعراب پیش از اسلام، مردمی بودند که «نه می‌خواندند و نه می‌نوشتند». ۵۵

قولی مشهور از پیامبر [ص] نقل شده که می‌فرماید:

«أَنَا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا تَكْتُبُ وَلَا تَحْسَبُ»؛

ما قومی «أُمی» و درس ناخوانده هستیم، که نه می‌نویسیم و نه محاسبه و شمارش می‌کنیم. ۵۶

علاوه براین، نقل شده که اعراب از نحوه استعمال و به کارگیری خط «آگاهی و اطلاع» نداشتند؛ آنان «أمة أمیة» بودند، یعنی، «مردمی که هنوز در حالت بدویت اولیه به سر می بردند «علی اصل ولادتها»، که نه خواندن فرا گرفته بودند و نه نوشتن». و لذا «پیامبر (ص) نیز «أمی» بود، و نوشتن، خواندن و حساب و شمارش کردن نمی دانست». ۵۷ از دیگر سو، گفته اند که در دوران «بدویت و ناآزمودگی» یا «جهل و نادانی» (جاهلیت) نسبت به خدای احد و واحد، اعراب از آموزه های دینی بی بهره بودند. آنان یا «مشرک» بودند یا کافر، یعنی «کتابی الهی» نداشتند<sup>۵۸</sup> و لذا نمی توانستند آنرا بخوانند. گاهی اوقات واژه «أمی» به صورت «بی سواد و درس ناخوانده» بدون هیچ توضیح دیگری ترجمه می شود.

#### ۲-۴. «أم القری» - مکه

اصطلاح «أمی» منسوب به صفتی قرآنی برای مکه، یعنی «ام القری» (مادر همه شهرها) است. بنا براین، عبارت «نسبة أمی» یعنی منسوب به «أمی» نشان می دهد که «خاستگاه [حضرت] محمد [ص]»، مکه است». ۵۹. قریب به یقین، این تلقی از سوی «بغدادی» دانشمند مسلمان معاصر بازگو شده است. او بیان می دارد:

بی گمان، این که می گویند «أمی» بودن [حضرت] محمد [ص] دال بر بی سوادى اوست، نه اهل مکه (ام القری) بودنش، دروغ، و سب و توهینی آشکار است، و آنانی که چنین تفسیری را بازگو می کنند، بدون سند و گواه الهی یا منطقی، حکمت الهی خداوند را در گزینش بهترین آفریده و عالی ترین مخلوقش برای هدایت بشر نقض می کنند: «و تو را برای خودم پروردم» (طه / ۴۱). ۶۰. به طور کلی، این تفسیر به جنبه قومی و نژادی موضوع نیز توجه دارد، زیرا اهالی مکه را اعراب تشکیل می دادند (نک: بخش ۴-۱).

#### ۳-۴. «أم» - مادر

واژه «أمی» هم چنین از «أم» (مادر) مشتق شده است. این واژه، فردی را نشان می دهد که «در اولین حالت و وضعیت خود، پاک، معصوم، ساده، طبیعی و سالم همچون کودکی که از مادر متولد شده، می باشد». ۶۱. به زبان استعاری، این واژه معانی

«درس ناخوانده»، «آموزش ندیده» و «بی سواد» را در بر خواهد داشت. این تلقی، گرچه به نظر می‌رسد که مربوط به طبقاتِ صوفی متأخر باشد، ولی در زمان تفسیرنویسان و شرح‌نویسان شایع و رایج، و متناسب با شرایطِ اوایلِ اسلام بوده است.

در این باره می‌توان جمع‌بندی کرد که در شرح و توضیح اصطلاح «امّی» به عنوان گواه قرآنی درس ناخواندگی پیامبر [ص]، مفسران سده‌های میانه بر این باور بوده‌اند که این اصطلاح در اصل دو معنا دارد: اول، «عدم توانایی بر خواندن و نوشتن» به طور کلی، و دوم، «بی‌تجربگی و ناآزمودگی» یا «جهل و نادانی» نسبت به «کتاب خدا» به عنوان یک متن (مکتوب) و حیانی. اما، آنان فقط به ناتوانی در خواندن توجه می‌نمودند. احتمالاً چون دیگر نمی‌توان پس از بعثت [حضرت] محمد [ص] و تجربه و دریافت وحی از سوی ایشان، او را فردی «امّی» در معنای دوم، یعنی بی‌تجربه و ناآزموده یا جاهل نسبت به کتاب مقدّس قلمداد کرد.

همان گونه که قبلاً به عنوان یک اعتقاد اثبات و پذیرفته شد، بی‌سوادی و درس ناخواندگی [حضرت] محمد [ص] هرگز از سوی مسلمانان به عنوان مفهومی موهن و تحقیرآمیز تلقی نشده است. در حقیقت، درس ناخواندگی ایشان به عنوان آیتی استثنائی و فوق‌العاده ممتاز بر صحّت نبوتش تلقی می‌شود: خداوند او را به عنوان رسول خویش فرستاد آن زمانی که قادر بر خواندن نبود. با این وضعیت «طبیعی»، [حضرت] محمد [ص] از سوی خداوند برگزیده شد تا قرآن را به گوشِ اعراب و همهٔ انسان‌ها برساند.

این فخرالدین رازی (م ۱۲۰۹ م/ ۶۰۶ ق)، کلامی و فیلسوف مشهور است که این باور را در قالب مثال بیان می‌دارد:

اگر محمد [ص] در خواندن و نوشتن تبحر یافته بود، این گمان می‌رفت که شاید او کتاب‌های پیشینیان را مطالعه کرده باشد. بنا بر این، تمامی شاخه‌های دانش «علوم» را از طریق این خواندن «مطالعه» فرا گرفته است. وقتی که این قرآن با عظمت را... بدون هیچ تعلیم و آموزش و مطالعه‌ای «من غیر تعلّم و لا مطالعه» ابلاغ کرد، خود این، یکی از معجزات نبوتش بود.

[حضرت] محمد [ص] از هیچ معلّم و استادی چیزی نیاموخته بود، و هیچ کتابی

را ناخوانده یا در محفلِ درس و وعظِ هیچ دانشمندی شرکت نکرده بود، زیرا مکه جای علما و دانشمندان نبود. و او برای مدتِ زمانی طولانی خارج از مکه نبود، تا مدعی شوند که ایشان علوم فراوانی را در طول آن غیبت فرا گرفته است. خداوند دروازه دانش و فهم و درک حقیقت نبوتش را به روی او گشود، و لوائین که او بی سواد و درس ناخوانده بود. ۶۲

## ۵. توضیحات اسلامگرایان

متخصصان غیرمسلمان در این حوزه، بر اشتقاق واژه «أُمّی» از «أُمَّة» («مردم» یا «ملت و قوم») تأکید می کنند. با این که نوع بحث ها و دلایل شان فرق دارد، ولی در ردّ معنای «درس ناخوانده و بی سواد» اتفاق نظر دارند. ۶۳

۱-۵. جنبه قومی و نژادی: عرب، عربی

با توجه به واژه «أُمَّة» به معنای «مردم»، «ملت یا قوم عرب»، مشتقاتش «أُمّی» و «أُمّیون» بر «کسی که متعلق به «أُمَّت» عرب است»، یا «کسی با اهل و نسب عرب»، یا صرفاً «یک عرب» دلالت دارند. ۶۴

۲-۵. جنبه های آموزشی و دینی: درس ناخوانده در شرایط کلی؛ تعلیم ندیده در

کتاب مقدّس

بر اساس مباحث تاریخی و ریشه شناسی، اسم جمع «أُمّیون» و اسم مفرد «أُمّی» به ترتیب به معنای مردم «درس ناخوانده» یا «تعلیم ندیده» تلقی می شوند. این واژگان، اشاره به انسان های «درس ناخوانده و تحصیل نکرده» در مقابل انسان های «عالم و تحصیل کرده» (کسانی که نسبت به کتاب مقدّس، علم، شناخت و معرفت دارند) خواهند داشت.

افزون بر این، واژه «أُمّی» با اصطلاح تلمودی-عم-ها-عارض («یعنی»، «توده و عامه مردم»، «مردم عادی جهان») قابل قیاس است. این اصطلاح از سوی یهودیان برای برچسب زدن به «خودی های جاهل و نادان»، یعنی یهودیان که از کتاب مقدّس چیزی نمی دانستند یا آنانی که آن را به خوبی بلد نبودند، به کار گرفته شد. ۶۵

نولده که ۶۶ به این حقیقت توجه دارد که اصطلاحات «أُمّی» و «أُمّیون» در قرآن همواره



در نقطه مقابل «اهل الكتاب»، یعنی «کسانی که کتاب مقدس دارند»، که آن را بلدند یا در آن خبره و استادند، واقع شده‌اند. با این ملاحظه، سایر دانشمندان تمایل دارند که الفاء کنند:

### ۵-۳. مسأله مؤمن بودن یا «کافر» بودن

اگر معانی «تعلیم ندیده» یا «درس ناخوانده» صرفاً در سیاق دینی به کار می‌رفتند (یعنی، «از طریق وحی الیه دریافت نمی‌شدند»)، واژه «أُمّی» دلالت بر فردی «کافر» می‌داشت (یونانی: Bukos).<sup>۶۷</sup>

### ۶. اصطلاح «أمة»

در خور توجه است که اعتبار و ارزش تاریخی و فقه اللغوی اشتقاق واژه «أُمّی» از «أمة» هم از سوی دانشمندان مسلمان سده‌های میانه و هم از سوی دانشمندان غربی تأکید شده است.<sup>۶۸</sup> اما، در واقع این معنای «أمة» همان‌گونه که در قرآن آمده است که بینشی کاملاً شگفت‌آور به دست می‌دهد.

### ۶-۱. در قرآن

اصطلاح «أمة» بارها در قرآن واقع شده است.

الف) واژه «أمة» عمدتاً جمع و گروهی را نشان می‌دهد. این به معنای اجتماعی یکدست و یکپارچه است؛ مردمانی که از طریق پیوندهای زبانی و یا سیاسی به یکدیگر پیوسته‌اند؛ مجموعه‌ای از قبایل، یا بخش‌هایی از یک قبیله.<sup>۶۹</sup>

ب) به علاوه، واژه «أمة» نمایانگر گروهی از مردم است که به خاطر اعتقاد واحد و یکسان به هم پیوسته‌اند؛<sup>۷۰</sup> واحدی که بر اساس دین و مذهب تعریف شده؛ یا مجموعه اعتقاداتی که از سوی مردم پذیرفته شده.<sup>۷۱</sup>

ج) گروهی را نشان می‌دهد که از یک قوم و قبیله یا همه انسان‌ها بریده‌اند.<sup>۷۲</sup> (د) نمایانگر واحدی از گونه‌ها؛ طبقه یا گروهی کامل از حیوانات؛<sup>۷۳</sup> و یک دوره زمانی است.<sup>۷۴</sup>

ه) به علاوه، منبعی در دست است که در آن، واژه «أمة» برای حضرت ابراهیم (ع)<sup>[۷۵]</sup> به کار رفته، که نشان دهنده دلالت آن بر یک شخص نیز هست.<sup>۷۵</sup>

در تمام موارد فوق الذکر، نحوه کاربرد قرآنی «أمة» هرگز «مردم عادی» یا «درس ناخوانده» را در مقابل «انسان های عالم و تحصیل کرده» یا «علما و دانشمندان» نشان نمی دهد. این تلقی از سوی باورهای قرآنی که می گویند هر «أمة» رسولی داشت،<sup>۷۶</sup> و هر دوره ای کتاب مقدسی،<sup>۷۷</sup> تأکید شده است. تنها اعراب از وحی محروم بودند.<sup>۷۸</sup> از این رو، خداوند از میان آنان رسولی فرستاد: و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم،<sup>۷۹</sup> که برگزیده شد. همان گونه که قرآن می فرماید: «تا از جمله هشدار دهندگان باشد به زبان عربی روشن»<sup>۸۰</sup>، و بر او «قرآن عربی»<sup>۸۱</sup> نازل شود.

بر این اساس، اعراب «مردمی» (أمة) بودند با متنی مقدس به زبان خودشان، که امر شدند بدان ایمان بیاورند.<sup>۸۲</sup>

این تصورات قرآنی از نبوت [حضرت] محمد [ص] و پیامش، به هر حال القائاتی را که بارها از قرن گذشته از سوی برخی دانشمندان و مترجمان غربی قرآن مطرح شده اند و ترجیح می دهند «النبی الأُمّی» را به صورت پیامبری که از مردمی «درس ناخوانده و بی سواد» نشأت گرفته، یا «پیامبر مردم عادی» بفهمند - چنان که آبروی آنرا مطرح می کنند - رد می کنند.

## ۲-۶. گواه تاریخی و فقه اللغوی دیگری

به علاوه، این تلقی با استعمال واژه «أمة» در دیگر زبان های سامی تأیید و تصدیق می شود: «أمة» در زبان عربی («أمی») با واژه «أمة» در نخستین زبان سامی پیوند دارد (زبان آرامی: Ummetha؛ زبان عبری: Umma).<sup>۸۳</sup> در زبان عبری، «Umma» به معنای «قومی غیر یهودی»، یا غیر کلیمی است و تلویحاً اشاره به این باور دارد که «آنان کتاب مقدسی نداشته و لذا آن را نخوانده اند».<sup>۸۴</sup>

با توجه به دلالت واژه «أمة» بر تمامی اقوام غیر یهودی، بنی اسرائیل نیز عبارت «ummot ha-Olam» را به معنای «اقوام و ملت های جهان» به کار بردند.<sup>۸۵</sup> (قوم) اسرائیل در مقایسه با خودشان، این گونه به «خودی های جاهل و بی سواد شان» که تورات نداشتند برچسب و انگ زدند.<sup>۸۶</sup> عجیب این که، این روش اسناد اسم جمع «أمة» به «دیگر اُمم یا اُمم پیشین» (در این جا: غیر یهودی) به نظر می آید که توسط دانشمندان مسلمان سده های میانه به «اُمم غیر مسلمان» عرضه شده است. دو نویسنده

قرون چهاردهم یا پانزدهم میلادی، ابن قَیْم جوزیه، کلامی حنبلی و مشاور حقوقی اهل دمشق، و شهاب الدین قلقشندی، کارشناس حقوقی شافعی و ادیب مصری، بدین نحو «مخالفان اسلام» را شناسایی کردند. طبق نظر آنان، مخالفان اسلام بین «امت های کفر» (امم الکفر) تقسیم شدند.

گواه مشابهی در آثار «تفسیری» دیده می شود: در آن جا می خوانیم که در زبان عربی کهن، «أُمّی» (منسوب به «أمة») - حداقل به صورت جمع - استعمال شده که به «غیر یهودیان» اختصاص می یابد. برخی از صحابی پیامبر [ص] اظهار می کنند که، کمی پیش از اسلام و در زمان حیات پیامبر [ص]، یهودیان (عرب زبان) اعراب (غیر یهودی) را «أُمّیون» می خواندند. یهودیان این کار را کردند به دلیل این که «اعراب آئینی (مبتنی بر کتابی مقدّس و وحیانی) نداشتند، یا بدین خاطر که اعراب از «آیین (شرک آلود) کهن شان به خاطر آیین دیگری، یعنی اسلام، دست کشیده بودند».<sup>۸۷</sup>

دیگر اسناد معتبر نقل شده در تفاسیر نیز تصدیق می کنند که در زمان های پیشین مشتقات «أمة» یعنی «أُمّی» و «أُمّیون»، عمدتاً به معنای «کسانی که هیچ کتاب مقدّسی نداشتند»، یا «ملت و قومی غیر یهودی» بوده اند، اگر چه به عنوان معنایی ثانوی، اشاره به «نداشتن» یا «نخواندن هیچ کتاب مقدّس وحیانی» داشته اند. برای نمونه، قرطبی از ابن عباس، صحابی پیامبر [ص] نقل می کند که می گوید:

«الأمّیون العرب کلّهم، من كتب منهم و من لم یکتب، لانّهم لم یكونوا اهل الكتاب»؛ اصطلاح «أُمّیون» به همه اعراب اشاره دارد، یعنی چه آنانی که می نوشتند و چه آنهایی که نمی نوشتند؛ آنان بدین نام خوانده شدند چون اهل کتاب نبودند.<sup>۸۸</sup>

قرطبی در ادامه می گوید:

«قيل: الأمّیون الذین لا یکتبون، و کذلک کانت قریش، ... الامّی الذی یقرأ ولا یکتب»؛ هم چنین گفته شده که «أُمّیون» کسانی اند که نمی نویسند، و به عنوان نمونه قریش چنین بود... دیگران می گویند که «أُمّی» کسی است که می خواند، ولی نمی تواند بنویسد.<sup>۸۹</sup>

طبری بیان می کند:

«بعث فی الامیون رسولا منهم» یعنی: «من الامیون»؛ و اما قال «منهم» لانّ محمد کان امیون و ظهر من العرب؛ «او کسی است که در میان «امیون»، رسولی از خودشان فرو فرستاد؛ عبارت «از میان آنها» همان از میان «امیون» است. و نیز «از میان آنها» گفته شد، زیرا [حضرت] محمد [ص] یک «امی» بود، یعنی از میان اعراب برخاسته بود. ۹۰

با این حال، طبری باز می گوید:

«اتما سمیت امة محمد الامیین لانه لم یزل علیهم کتاباً»؛ افزون بر این، امت [حضرت] محمد [ص] در قرآن «امیون» نامیده شدند، زیرا خداوند پیش از این هیچ کتابی بر آنان نازل نکرده بود. ۹۱

اگر این ها و دیگر شرح و تفسیرهای مشابه که در آثار «تفسیری» آمده برای عباراتی مناسب و بجا از قرآن به کار می رفتند، اصطلاح «امیون» در قرآن در وهله نخست، «اعراب»، و در وهله دوم، «اعرابی که هیچ کتاب آسمانی نداشتند» را نشان می داد. بنا بر این، این اعراب از کسانی که قبلاً وحی مکتوب دریافت کرده بودند متمایز می شدند، اگر در معنایی ثانوی تلویحاً می گفتند که «آن را نخوانده بودند»؛ و به کسانی که اهل کتابند و به «امیون» مشرکان بگو: «آیا اسلام آورده اید؟» (اک عمران/ ۲۰؛ اوایل دوره مدنی).

... آنان برخی از اهل کتاب گفتند: در مورد «امیون» کسانی که کتاب آسمانی ندارند بر زبان ما راهی نیست. و بر خدا دروغ می بندند با این که خودشان هم می دانند (اک عمران/ ۷۵)

اوست آن کس که در میان «امیون» [بی سوادان] فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند... (جمعه/ ۲؛ دوره مدنی). ۹۲

در آیه ۷۸ سوره بقره (دوره مدنی)، سیاق کلام متفاوت است: در این جا، گروهی از یهودیان با اصطلاح «امیون» توصیف شده اند، و معنای ثانوی این اصطلاح، یعنی «نخواندن هیچ کتاب مقدسی»، بارز و برجسته است:

و بعضی از آنان «امیون» [بی سوادانی] هستند که کتاب خدا را جز خیالات خامی

نمی‌دانند، و فقط گمان می‌برند.

ملاحظات و مطالعاتی از این دست، «وئسینک» را بر آن داشت که توجهات را به سوی «پاپ پُل» جلب کند که خطاب به کلیسای کاتولیک روم نوشت:

من با شما غیر یهودیان سخن می‌گویم، زیرا که من پاپ غیر یهودیان می‌باشم.

(عهدجدید، کاتولیک روم ۱۳: ۱۱)

بنا بر این، «وئسینک» بر این نظر است که [حضرت] محمد [ص] را به صورت «پیامبر عرب زبان غیر یهودیان، که به زبان آنان غیر یهودیان که پیش از این هیچ رسولی به سویان فرستاده نشده بود آشناست» توصیف و معرفی کند.<sup>۹۳</sup>

## ۷. نتایج

بر اساس اسناد و شواهد موجود برای اصطلاح «التبی الأمی»، می‌توان نتایج زیر را استخراج کرد:

۱. در استعمال قرآنی، واژه مفرد «أمی» و جمع «أمیون» هر دو مبین نه یک معنای واحد، بلکه طیفی از آراء و اندیشه‌ها هستند. ولی، این طیف، معنای فرعی کاملاً متمایزی را که با هم پیوند دارند در بر می‌گیرد؛ از جمله:

- هر کسی که وابسته به قوم و قبیله‌ای است: اعراب-یعنی، قومی که (تا آن موقع) هیچ کتاب مقدسی نداشتند؛

- هر کسی که کتابی آسمانی نداشته-یعنی، آن را نخوانده، یا نفهمیده است؛

- هر کسی که (کتابی آسمانی) نخوانده-یعنی، (به وسیله کسی یا چیزی) تعلیم یا آموزش ندیده است.

نهایتاً، تنها، سیاق عبارات قرآنی موجود می‌تواند تعیین کند که وجه این حوزه معنایی، برای فهم قطعات قرآنی مرتبط با هم بهتر است.

۲. بررسی تاریخی-فقه اللغوی سه اصطلاح قرآنی «أمی»، «أمیون»، و «أمة»، معنای مشهور «أمی» یعنی «درس ناخوانده و بی‌سواد» را تصدیق و تأیید نمی‌نماید، بلکه این تفسیر به نظر می‌رسد رهیافتی قرآن محور را نشان می‌دهد که حلقه‌های درس مسلمانان (احتمالاً پیش از نیمه اول قرن ۸ م / ۲ ق نبوده) را رونق بخشید و بیشتر تحت

تأثیر کلامیون و ردیه نویسان مسلمان شکل گرفته است. این یافته‌ها مبتنی بر داده‌های موجود در منابع اسلامی سده‌های میانه است. گرچه این نتایج از سوی منابع عربی مسیحیان سده‌های میانه نیز تأیید می‌شوند.

۳. اگر عبارت قرآنی «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ»، آن چنان که در اینجا نشان داده شد فهمیده شود، می‌تواند به فهم تاریخ اسلام کمک کند، زیرا این مقاله هر دو را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«خاستگاه» قومی و نژادی (عرب، عربی).

«اصالت» پیامبر اسلام (ص)

تا حدودی همانند مسیحیت، آن جا که خداوند خودش را از طریق [حضرت] عیسی [ع] (کلمه‌ای که گوشت ساخت) آشکار می‌سازد، و آن جا که بکارت مادر [حضرت] عیسی مسیح [ع]، [حضرت] مریم [س]، ایجاب می‌کند ظرفی پاک و تمیز برای «کلمه الهی» پدید آورد؛ در اسلام نیز خداوند به مردم اجازه داده که از طریق قرآن پی به وجودش برند. پیامبر اسلام [ص] - در حین ابلاغ کلمه الهی - «ظرفی را دید که با شناخت عقلی و ذهنی کلمه و نوشته، پاک و مطهر شد، تا او به یقین قلبی برسد» که خداوند از طریق وحی «عصمتی کامل» بدو بخشیده بود. ۹۴

بنا بر این، این فهم و شناخت گسترده از [حضرت] محمد (ص) پیامبر درس ناخوانده، در واقع بر ویژگی تعیین کننده «ایمان و معنویت» در اسلام تأکید می‌کند. امروزه، این اعتقاد از نظر بسیاری از مسلمانان، مؤلفه اصلی ایمان حقیقی و هویت دینی فردی را تشکیل می‌دهد. پس این اعتقاد، عاملی است برای تثبیت جامعه اسلامی. ۹۵

---

\* این مقاله از مجله مطالعات قرآنی مرکز مطالعات اسلامی مدرسه عالی مطالعات آسیایی و آفریقایی دانشگاه لندن ترجمه شده است: **Journal Quranic Studies. volume iv issue1 2002**

۱. محمد بن اسحاق (م حدود ۷۶۷/۱۵۰)؛ محمد بن هشام (م حدود ۸۳۳/۲۱۸)، السیره النبویه لابن هشام، ویرایش مصطفی السقاء، ابراهیم الایاری، عبدالحافظ شلی (قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبی، ۱۹۵۵)، ۱/۲۳۶. ابن اسحاق «اسناد» زیر ارائه می‌دهد: [ابونعیم] وهب بن کیسان [القرشی] (م ۷۴۵/۱۲۷ در مدینه)، یکی از موالیان (مولی) آل الزبیر [«ضد خلیفه»] عبدالله بن الزبیر [الازدی القرشی] (م ۶۹۲/۷۳ در مرو الروض؛ مادرش اسماء، دختر ابوبکر

و بزرگتر از خواهر ناتنی اش عایشه بود) عبید بن عمیر بن قتاده اللّیثی (م ۶۸۷/۶۸) در مرو الروض).

۲. سوره جمعه، آیه ۲.

۳. بر اساس منابع کهن عربی، اختراع خط عربی، متسبب به «افرادی با سرشت افسانه‌ای [...] این منابع، با وجود این» است که خود را با تصدیق این مطلب که خط در زمان پادشاهی عرب بر منطقه «Syria-Mesopotamia» و نیز در مکه در قرن ششم میلادی متداول بود راضی کرده بودند، نک: ز. سوردل-ثوماین، «خط»، در دایرةالمعارف اسلام، ویرایش دوم، ۴/ ۱۱۱۳-۱۱۲۸، به ویژه ص ۱۱۱۳.

۴. طبری، «تفسیر»، ۱۲/ ۶۴۵.

۵. طبری، «تفسیر»، ۱۲/ ۶۴۶.

۶. عبدالله یوسف علی، «قرآن مقدّس: متن، ترجمه و تفسیر توسط عبدالله یوسف علی» (واشینگتن، دی. سی: شرکت چاپ بین‌المللی آمریکایی، ۱۹۴۶). ام. اچ. شاکر، «قرآن [القرآن الحکیم]، ترجمه ام. اچ. شاکر، انگلیسی و عربی» (نیویورک: Tahrike Tarsile Quran، ۱۹۹۳)

۷. سوره بروج، آیه ۲۲.

۸. سوره عبس، ۱۳-۱۵. نک: هم چنین سوره بروج، ۲۱-۲۲؛ سوره واقعه، ۷۷-۸۰؛ سوره بینه ۲-۳؛ سوره مدثر، ۵۲. برای اسم «سفره» (کاتبان، حافظان یا فرشتگان، نک: طبری، «تفسیر»، ۱۲/ ۴۴۵-۴۴۶. ابو عبدالله محمد بن احمد بن عمر قرطبی انصاری [م ۱۲۲۳/ ۶۷۱]، «الجامع لاحکام القرآن (قاهره: دار الكتاب العربی للطباعة والنشر، ۱۹۶۷)، ۱۹/ ۲۱۶.

۹. نک: هم چنین سوره بقره، ۱۵۱؛ سوره نساء، ۱۱۳؛ سوره انعام، ۹۱؛ سوره رحمن، ۱-۴؛ سوره بقره، ۲۲۹.

۱۰. سوره اعلیٰ، ۱۸-۱۹؛ سوره بقره، ۵۳؛ سوره احقاف، ۱۱.

۱۱. سوره یونس، ۹۴.

۱۲. سوره بقره، ۱۰۱-۱۰۲.

۱۳. سوره بقره، ۴۴.

۱۴. سوره آل عمران، ۹۳.

۱۵. سوره بقره، ۱۱۳ و سوره آل عمران، ۱۱۳.

۱۶. سوره بقره، ۱۲۱.

۱۷. سوره مائده، ۲۷.

۱۸. سوره یونس، ۷۱.

۱۹. سوره شعراء، ۶۹.

۲۰. سوره قصص، ۳.

۲۱. سوره اعراف، ۱۷۵-۱۷۶. نک: جی. وجده، «بلعم»، در دایره المعارف اسلام، ویرایش دوم، ۱/ ۹۸۴، و پرت،

۲۲. سوره کهف، ۸۳-۹۸. «به طور کلی، هم از سوی مفسران مسلمان و هم دانشمندان معاصر غرب پذیرفته شده است که «ذوالقرنین» را با اسکندر کبیر یکی دانسته‌اند. این داستان در جواب پرسشگرانی، که گفته‌اند غالباً یهودی هستند، نقل شده است. نک: دبلیو. مونت گمری وات، «الاسکندر»، در دایره المعارف اسلام، ویرایش دوم، ۴/۱۲۷.

۲۳. سوره بقره، ۱۰۲.

۲۴. سوره بقره، ۴۴، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۵۲؛ سوره آل عمران، ۵۸، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۶۴؛ سوره انعام، ۱۵۱؛ سوره انفال، ۲، ۳۱؛ سوره یونس، ۱۵، ۱۶، ۶۱؛ سوره رعد، ۱۰؛ سوره اسراء، ۱۰۷؛ سوره کهف، ۲۷؛ سوره مریم، ۵۸؛ سوره مریم، ۷۳؛ سوره حج، ۷۲؛ سوره مؤمنون، ۶۶، ۱۰۵؛ سوره نمل، ۹۲؛ سوره قصص، ۴۵، ۵۳، ۵۹؛ سوره عنکبوت، ۴۵، ۵۱؛ سوره لقمان، ۷؛ سوره احزاب، ۳۴؛ سوره سبأ، ۴۳؛ سوره صافات، ۳؛ سوره زمر، ۷۱؛ سوره جاثیه، ۶، ۸، ۲۵، ۳۱؛ سوره احقاف، ۷؛ سوره جمعه، ۲؛ سوره طلاق، ۱۱؛ سوره قلم، ۱۵، همانند سوره طارق، ۱۳؛ سوره بینه، ۲.

۲۵. سوره نساء، ۱۲۷؛ سوره مائده، ۱؛ سوره حج، ۳۰؛ سوره مؤمنون، ۷۲.

۲۶. عبارت «اساطیر الاولین» که در این جا دو بار مطرح است، در واقع اشاره به «آثار و کتب» (کتب مقدس و حیانی گذشته؟) دارد که برای نمونه، می‌توان در آیه ۳۷ سوره قلم دید.

۲۷. سوره اعراف، ۱۴۵.

۲۸. سوره بقره، ۸۷.

۲۹. سوره آل عمران، ۴۹-۴۸.

۳۰. سوره نجم، ۵؛ سوره رحمن، ۲.

۳۱. سوره آل عمران، ۱۶۴؛ نک: هم چنین سوره بقره، ۱۲۹ و ۱۵۱؛ سوره جمعه، ۲؛ (سوره طلاق، ۴)؛ سوره نساء، ۱۱۳.

۳۲. نک: آثار (fn. ۲۵) اوگافل، تیسدال و کونست لینگر.

۳۳. هم چنین سوره زخرف، ۸۰.

۳۴. سوره نساء، ۸۱.

۳۵. «والذین ینتغون الکتاب... فکاتبوهم»، سوره نور، ۳۳.

۳۶. سوره انعام، ۷ و سوره انعام، ۹۱.

۳۷. سوره لقمان، ۲۷؛ سوره کهف، ۱۰۹.

۳۸. در حمایت از این مطلب، از «حدیث» جامعی سخن می‌گویند که بر اساس آن پیامبر [ص] آیات قرآن را به زید بن ثابت املاء کرد (املی علیه). مورد اخیر با توجه به نقش مهمی که در جمع‌آوری بخش‌های مختلف وحی قرآنی، ترتیب و چینش، و تدوین و تنظیم آنها در یک مصحف ایفا کرد، در سنت اسلامی شناخته شده است. نک: برای



- نمونه «صحیح بخاری»، ش ۲۸۳۲، ۴۵۹۲؛ هم چنین محمد حمیدالله، «صحیفه همام بن منبه، نخستین اثر موجود درباره حدیث» (ترجمه و ویرایش انگلیسی، هایدرایاب: حیب، ۱۹۶۱؛ نخستین ویرایش عربی، دمشق، ۱۹۵۳)، صص ۱۳-۲ [= «آثار مرکز فرهنگی اسلامی» (پاریس) ۲].
۳۹. نک: احادیث نبوی موجود در fn. ۱۲۷. برای بحث مبسوط‌تر از این نوع «حدیث»، همراه با گرایشانی که ممکن است در جهت یا بر خلاف گروه‌های سیاسی-دینی مشخص اوایل اسلام ارائه دهد، نک: نولدکه (fn. ۱)، ۱/ ۱۷-۱۲.
۴۰. این اصطلاح به صورت مفرد «أسطورة» به معنای خاص افسانه یا اسطوره به همان وضعیت اول برگردانده شده است.
۴۱. ال. ویکیاوگلیری، «عبدالله بن العباس»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، ۱/ ۴۰. آ.
۴۲. نقل قول از جلال الدین عبدالرحمان سیوطی شافعی (م ۹۱۱/۱۵۰۵)، «الاتقان فی علوم القرآن»، ویرایش «سعد المنده»، بخش‌های ۱-۴ (۲ جلد، بیروت: موسسه الکتب الثقافیه، ۱۹۹۶)، ۳۸۰/۲، ش ۲۴۶۶.
۴۳. نک: طبری، «تفسیر»، ۳۶۶/۹.
۴۴. مترادف با «استنسخ» (نک: ابن کثیر، ۱۵۷/۶)، «انتسخ» (نک: «جلالین»، ذیل سوره فرقان، ۵)؛ یا «کتب» (نک: «لسان العرب»، ۶۴، fn. ۱/ ۶۹۸. ترجمه پرت، die er sich aufgeschrieben hat نیز به همین صورت است.
۴۵. «سألها أن يكتب له كتاباً في حاجة»، نک: «لسان»، ۶۴، fn. ۱/ ۶۹۸. معنای دوم در ترجمه‌هایی همچون: «[که] او باعث شده که نوشته شود» (یوسف علی، ۱۸، fn.)؛ «او [این داستان‌ها] را داده که نوشته شوند» (شاکر، ۱۸، fn.)؛ یا «او داده بود که بنویسند» (آربری، ۱۰، fn.)، اشاره شده است.
۴۶. نک: «لسان العرب»، ۶۴، fn. ۱۵/ ۲۹۱.
۴۷. نک: طبری، ۳۶۶/۹؛ ابن کثیر، ۱۵۸/۶.
۴۸. «ليحفظها»، نک: «جلالین»، ذیل سوره فرقان، ۵؛ و «حتى تحفظ»، نک: قرطبی، ۴/ ۱۳.
۴۹. المعنى: «أنها كتبت له وهو أمي»، نک: فخرالدین محمد بن عمر رازی (م ۶۰۶/۱۲۰۹)، «التفسیر الكبير» (مفاتیح الغیب)، ویرایش عبدالرحمان محمد (۳۲ جلد، قاهره: المطبعة البهية المصرية، ۱۹۳۸)، ۵۱/۲۳.
۵۰. ابن حنبل، «مسند»، ش ۴۴۷۸.
۵۱. نک: دارمی، «سنن»، ۲/ ۶۲، ش ۲۱۹۰؛ به علاوه: اصطلاحات «املاء» و «دیگته نمودن به یک کاتب» یک معنا داشته و یکی اند (الاملاء و الاملا على الكاتب واحد)، نک: «لسان العرب»، ۶۴، fn. ۱۵/ ۲۹۱.
۵۲. عهد عتیق، عیسی ۱۱: ۲۹.
۵۳. طبری، «تفسیر»، ۶، fn. ۳/ ۳۱۶.
۵۴. ای. جی.، طبری، «تفسیر»، ۸۸/۲۲ (ذیل سوره جمعه، ۲).
۵۵. قرطبی، ۲۱، fn. ۷/ ۲۹۹ (ذیل سوره اعراف، ۱۵۷).

۵۶. ابو عبدالله محمد بن علی شوکانی (م ۱۸۳۹/۱۲۵۰)، «فتح القدر الجامع بین فنی الروایة والدرایة فی علم التفسیر» (۴ جلد، قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلی، ۱۹۶۴، ۲/۲۵۲)(اعراف/۱۵۷)
۵۷. ای. جی. ابوبکر محمد بن عزیز سجستانی (م ۳۸۶/۹۹۶)، «نزهة القلوب فی تفسیر غریب القرآن العزیز»، ویرایش یوسف عبدالرحمان مرعشلی (بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۹۰/۱۱۲). قرطبی، «جامع»، ۲۱، fn. ۷/۲۹۸ (ذیل سورة اعراف، ۱۵۷).
۵۸. طبری، «تفسیر»، ۶، fn. ۳/۲۱۴ (ذیل سورة آل عمران، ۲۰)، جلال الدین محمد بن احمد محلی (م ۱۴۵۹/۸۶۴)، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی (م ۹۱۱/۱۵۰۵)، «تفسیر جلالین»، نوشته شده در ۱۴۶۵/۸۷۰، قاهره: مطبوعات مکتبه ام. نهاد هاشم الکتبی، (۱۹۶۴) (ذیل سورة آل عمران، ۲۰). رازی، «تفسیر» ۷۰، fn. ج ۷، صص ۲۲۷-۲۲۸، (ذیل سورة آل عمران، ۲۰). شوکانی، «تفسیر»، ۷۹، fn. ۱/۳۵۴ (ذیل سورة آل عمران، ۷۵)؛ هم چنین شهید زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (م ۱۲۰/۷۳۸)، «تفسیر غریب القرآن»، ویرایش حسن محمد تقی حکیم (بیروت: الدار العلمیة، ۱۹۹۲)، ص ۱۰۶ (ذیل سورة آل عمران، ۲۰).
۵۹. ای. جی. قرطبی، «جامع»، ۲۱، fn. ۷/۲۹۹ (ذیل سورة اعراف، ۱۵۷).
۶۰. ابوعلی بغدادی، «محمد (ص)»، پیامبر امی، در «نقد عرب»، لندن: سال ۱۹۹۳، ش ۱/۴، صص ۳۸-۴۰، به ویژه ص ۴۰.
۶۱. ای. جی. رازی، «تفسیر»، ۷۰، fn. ۸/۱۰۹ (ذیل سورة آل عمران، ۷۵). شوکانی، «تفسیر»، ۷۹، fn. ۲/۲۵۲ (سورة اعراف، ۱۵۷)
۶۲. رازی، «تفسیر»، ۷۰، fn. ۱۵/۲۳ و ۲۹ (ذیل سورة اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸). نک: هم چنین علی بن ربان طبری (متوفای حدود ۲۵۱/۸۶۵) و «ک. الدین والدولة» (بیروت: ۱۹۷۹). نک: فصل «فی اُمّیة النبی و أن الکتاب الذی أنزله الله علیه آیه للنبوة»، به ویژه صص ۹۸-۹۹. کامیلا آدانگ، «نویسندگان مسلمان در باب یهودیت و کتاب مقدس عبری، از ابن ربان تا ابن حزم» (لیدن: ۱۹۹۶)، به ویژه صص ۲۷-۳۰، صص ۱۴۴-۱۴۸.
۶۳. برای برگردان های واژه «امی» در ترجمه های غربی قرآن، نک: خوری، ۵۲، fn. ۲/۳۰-۳۱. به علاوه نک: آر. پرت، «امت»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش اول، سال ۱۹۳۴، ۴/۱۰۱۵-۱۰۱۶؛ و همو، «امی»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش اول، ۴/۱۰۱۶.
۶۴. ای. جی. ونسینیک، «اعتقادات مسلمان: خاستگاه و تطور تاریخی اش» (کمبریج، ۱۹۳۲)، به ویژه ص ۶.
۶۵. اخیراً با تفاوت های جزئی، رُمن کالدِر، «واژه اُمّی در ادبیات حقوقی اسلامی اولیه»، در مجله Der Islam، سال ۱۹۹۰، ش ۶۷/۱۱۱-۲۳. در عهد جدید، رسولان «انسان های جاهل و بی سواد» خوانده شده اند (نک: «اعمال رسولان»، ۴: ۱۳)، به عبارت دیگر، آنانی که در خواندن و شرح کتاب مقدس خیره و مطلع نیستند. بدین خاطر آنان در مقابل دانشمندان و علمای کتاب مقدس، یعنی «کاتبان» خوانده شده اند. (نک: «اعمال رسولان»، ۴: ۵).
۶۶. نولدکه، ۱، fn. ۱/۱۴.

۶۷. عیسی گلدفلد، «پیامبر درس ناخوانده (نبیّ اُمّی)»: تحقیق درباره سیر تطوّر یک مکتب در سنت اسلامی، در مجله Der Islam، سال ۱۹۸۰، ش ۵۷/ ۵۸-۶۷.

۶۸. نک: هم چنین ای. دبلیو. لین، «فرهنگ عربی-انگلیسی»، ۱/ ۹۲.

۶۹. این مطلب، با این حقیقت که پیامبران برای «أُمّت» مختلف فرستاده شده اند نشان داده شده است (نک: سوره نحل، ۳۶، نحل، ۸۴، نحل، ۸۹، سوره یونس، ۴۷، یونس، ۴۹، سوره اعراف، ۳۴، سوره انعام، ۱۰۸؛ همه شان مربوط به دوره مکی سوّم اند)؛ برخی از آنان بر این باورند، و دیگران نه (سوره نحل، ۳۶).

۷۰. این به معنای نخستین «أُمّت واحد» بشر می باشد (سوره یونس، ۱۹، دوره مکی سوّم)؛ خداوند می توانست انسان ها را و «أُمّتی واحد» بسازد، اگر چنین کاری را اراده کرده بود (سوره زخرف، ۳۳، دوره مکی دوّم؛ سوره شوری، ۸، دوره مکی سوّم؛ سوره مائده، ۴۸، دوره مدنی).

۷۱. نک: سوره زخرف، ۲۲-۲۳ (دوره مکی دوّم)، با توجه به کفر و شرک مکه پیش از اسلام، این معنا را می توان در مورد آیه ۵۲ سوره مؤمنون و آیه ۹۲ سوره انبیاء (دوره مکی دوّم) مشاهده نمود که هویت «أُمّت» اسلامی-در مقایسه با «أُمّت» پیامبران پیشین-ظاهراً تثبیت شده است.

۷۲. سوره آل عمران، ۱۰۴ و ۱۱۰ (دوره مدنی).

۷۳. «أُمّت»، نک: سوره انعام، ۳۸ (دوره مکی سوّم).

۷۴. این معنا احتمالاً مربوط به استمرار و دوام یک «أُمّت»، یعنی نسلی از مردم می باشد.

۷۵. سوره نحل، ۱۲۱ (دوره مکی سوّم).

۷۶. سوره یونس، ۴۸، سوره نحل، ۳۸، هم چنین سوره زعد، ۸، سوره نحل، ۶۵، سوره فاطر، ۲۲ (همه شان مربوط به دوره مکی سوّم اند).

۷۷. سوره زعد، ۱۸ (پایان دوره مکی سوّم).

۷۸. سوره یس، ۵، سوره زخرف، ۲۰ (دوره مکی دوّم).

۷۹. سوره ابراهیم، ۴ (دوره مکی سوّم).

۸۰. سوره شعراء، ۱۹۴-۱۹۵ (دوره مکی دوّم).

۸۱. سوره طه، ۱۱۲، سوره زخرف، ۲ (دوره مکی دوّم)؛ سوره یوسف، ۲، سوره زمر، ۲۹، سوره فصلّت، ۲، سوره شوری، ۵ (دوره مکی سوّم).

۸۲. سوره شعراء، ۱۹۸-۱۹۹ (دوره مکی دوّم)؛ سوره شوری، ۴۴ (دوره مکی سوّم).

۸۳. نک: هم چنین دایرة المعارف اسلام، ویرایش اول، ج ۴، ص ۱۰۱۵؛ هرویتز، «اسامی خاص»، ۲۱ / fn. ۴۶-۴۷.

۸۴. به نظر می آید که واژه «قرضی» «أُمّت» نیز در زبان عربی کهن از زمان های دور به کار رفته است. حداقل این مطلب از سوی هرویتز بر اساس کتیبه «صفا» استنتاج شده است. نک: دایرة المعارف اسلام، ویرایش اول، ۴ / ۱۰۱۵؛ و همو، «اسامی خاص»، ۲۱ / fn. ۴۶-۴۷. بنا براین، احتمالاً این دیدگاه ها که درباره واژه «أُمّت» در دیگر زبان های

- سامی تلویحاً بیان شده نیز در زبان عربی کهن مطرح شده است .
۸۵. این عبارت در تورات یافت نشده ، اما غالباً در Midrashim واقع شده است . Midrashim به طور فزاینده ای در طول قرن های سوم و چهارم میلادی رواج یافته است .
۸۶. نک : هرویتز ، روبین (۹۰ fn) . و وانسبرو .
۸۷. برای نمونه ، رازی ، «تفسیر» ، ۸ / ۱۰۸-۱۰۹ (ذیل سوره آل عمران ، ۷۵) .
۸۸. قرطبی ، ۲۱ fn . ۱۸ / ۹۱ (ذیل سوره جمعه ، ۲) .
۸۹. همان / ۹۱-۹۲ .
۹۰. طبری ، ۶ fn . ۱۲ / ۸۹ (ذیل سوره جمعه ، ۲ ، درباره وثاقت ابن زید) .
۹۱. همان .
۹۲. شیمیل ، ۸۵ . ۲۶-۲۷ / fn .
۹۳. ونسیک ، «اعتقاد» ، ۸۸ . ۶ / fn ؛ ونسیک ، «محمد» [ص] ، ۸ . ۱۹۲ / fn .
۹۴. شیمیل ، ۸۵ . ۲۶-۲۷ / fn .
۹۵. برای موضوع درس ناخواندگی و امی بودن حضرت محمد پیامبر اسلام [ص] ، نک : هم چنین روایات جالب «صحیح» بخاری (فتح الباری بشرح صحیح الامام... البخاری) ، ش ۲۷۰۰ ، ۳۸۱۴ و ۴۲۵۱ ؛ «مسند» احمد بن حنبل ، ش ۱۸۱۶۱ ؛ و «سنن» دارمی ، ش ۲۵۰۷ .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی